



دكتور اکرم عثمان

لویه جرگه در ترازوی دیگر

بحران مشروعیت درد مزمن تاریخی ما است. تا دم حاضر مردم فرودست در وطن ما تقریباً هیچ وقت خودش بر خودش حکومت نکرده و حکومتهایی که زمام امور مردم را بدست گرفته اند مشروعیت کامل نداشتند و دلیل عدم حضور مردم در کار تعیین نظام سیاسی شان اعمال زور یا غلبه نظامی به عنوان پایه تاسیس حاکمیت بوده است.

جامعه ما همیشه ملغمه و ترکیبی از اقوام و طوایف نامتجانس بوده و هر قومی در زمان اقتدارش از تنها وسیله تأمین اقتدار که جبر نامشروع! بوده بهره برده و دیگران را برده و بنده خود کرده است.

در گذشته های دور و نزدیک هر واحد قومی همینه قدرت را قبضه کرده در پی توجیه اقتدارش برآمده و کوشیده است که برای چنان استبدادی مشروعیت آسمانی و قانونیتی زمینی دست و پا کند که در واقع استفاده ابزاری از حقوق لاهوتی و ناسوتی بوده است.

لویه جرگه ها هم از همین جد و جهد و بسنتر های فکری و اجتماعی برخاسته اند. برای شماری از پژوهشگران ما تبعیض، حق کشی و ستم اجتماعی از دو صد سال و اندی به اینطرف شروع می شود که در واقع نظریه های غیر تاریخیست. استبداد شرقی یا آسیایی سر به هزاران سال میزند و فروکاستن چنین بیداد دراز دامنی به دو صد سال، به قیزه کردن مرکب از دمش می ماند!

در پشتنه پهناور منطقه ما به اضافه خاورمیانه عربی و نیمقاره هند هرگز حکومت مردم سالار و مبتنی بر اراده آزاد مردم آن جوامع تشکیل نشده است. امپراتوری هایی که بدست ما یا دیگران ساخته شده بودند از هر رنگ و قماش مشروعیت دموکراتیک نداشتند و همه سر و ته یک کرباس بودند. ما عادتاً ستمهای خود بر دیگران را با تساهل و رواداری و چشم پوشی و پرده پوشی فوراً برانت داده ایم اما ستمهای دیگران بر خود را، تجاوز و جنایت و ایلغار نامیده ایم که باز هم برخوردی تعصب آمیز و یکسویه به مسأله است. استبداد همیشه نامشروع بوده چه توسط خودی یا بیگانه و چه در جابلسا یا جابلقا!

پس چه بهتر که ماهیت لویه جرگه حاضر و لویه جرگه های ما قبل را در درون چنین وضعیتی سراغ بگطیم و به اصطلاح فرنگی فورمولبندی کنیم. در گذشته لویه جرگه ها تجلی اراده قبایل و اقوام همبند بوده است و هدف از آنها دو چیز بوده، یکی اینکه در داخل اتنیک حاکم نخست اصل نمایندگی هر بخش آن اتحاد تأمین شود و دیگر اینکه برای حکومت برآمده از آن اجلاس سنتی، مشروعیت و حقانیتی دست و پا گردد.

بدیهی است که مشارکت گروههای قومی خارج از دایره قدرت حاکم در آن لویه جرگه ها نمادین و تشریفاتی بوده است و حقی جز گردن نهادن و لبیک گفتن! نداشتند.

اما لویه جرگه حاضر از ویژگی های خاصی بر خوردار است. اول اینکه به برکت تجزیه رسمیت نیافته کشور! و تعادل نسبی نیروهای شرکت کننده در آن، همه می توانند که بدون ترس از مأذنه سرکار حرف شانرا بگویند و استیفای حق نمایند.

دیگر اینکه به سبب نبود سنن و عنعنه و نهادهای دموکراتیک در فرهنگ قدیم سیاسی ما ناگزیر عملیه دموکراتیزاسیون جامعه از مجرای همین نهاد عنعنی و قبیلای میگذرد و میتوان امیدوار بود که رفته رفته از همین مدخل به تاسیس موسسات امروزی تر و دموکراتیک تر توفیق بیابیم. در وضعیت تمرکز قدرت در دست جنگ سالارها و متابعت کامل توده متعارف یا عوام الناس از ملا و ملک و پیر و پیشوای مسلح شان، تشکیل چنین جمع آمد یا جرگه ای، یک دست آورد به شمار میرود و خبر از فردای بهتر میدهد.

سوم اینکه لویه جرگه اضطراری در منظومه سیاستهای کلان جهانی شکل گرفته و طراحان پشت پرده چه سازمان ملل متحد و چه کشور های بزرگ صنعتی اجازه نمیدهند که گرگهای حاضر در آن اجلاس، گوسفند های بی آزار شرکت کننده را که در حقیقت نماینده های اکثریت خاموش هستند بدرند و پاره پاره کنند.

چهارم اینکه برای نخستین بار تمام واحد های قومی، مذهبی، زبانی و جنسی ما بدون اکراه فزیک و فکری در یک بحث و دیالوگ آزاد شرکت می کنند و بجای دهان فلزی تفنگ، با دهان گوشتی با هم سخن میگویند، هر چند طرز بیان و لحن و لهجه حاکم سخت التهاب آلود و بعضاً خصمانه می باشد.

پنجم از قریبه بر می آید که در دعوی بین گرگ و بزک چینی! آنرگ دندانهای گرگ را کند میکند و شاخهای بزک چینی را سوهان میزند تا چند صباح بعد گرگ را از میدان بدر کند.

و اما چرا چنین؟ و اما چرا ما ناگزیر از تبعیت از قانونندی ها و سوخت و ساخت جامعه خود هستیم، چه این جامعه را بشناسیم و چه نشناسیم جبر حاکم بر چنین ساختاری ما را و امیدارد که از خر جهل پیاده شویم و تاریخت قضیه را باور کنیم.

این هنجمدان این تاریخت را در یکی از نوشته هایش چنین بر آورد کرده تا نظر خبرگان ما چه باشد؟

ما از دهه دوم قرن بیستم تا دم حاضر بدنبال دموکراسی بوده ایم اما به خاطر فقدان پیش زمینه های فکری و مادی چنان نظامی، نه آنرا درست دریافته ایم و نه آن طور که باید تطبیقش کرده ایم.

مجاهد فردا

نشریه ی

کلوب قلم افغان ها

در منطقه ما آب زور همیشه سربالا رفته! و استبداد سنتی هر چه دلش خواسته کرده است. عوامل طبیعی نامساعد، گوناگونی اقوام و مذاهب و فرهنگها، و تهاجم ادواری بادیه نشین ها بر روستائین ها و شهرنشین ها، موجب کندی و بریده شدن هر آزگاهی سیر حرکت و تکامل این جوامع شده و اجازه نداده که طبقات اجتماعی از حالت غضروفی برآیند و به بلوغ فرهنگی و ساختاری برسند. از این سبب تا دیرگاه و شاید هم تا اکنون سیستم مسلط اقتصادی در وطن ما، عمدتاً نظام کند پوی زمینداری و ماقبل زمینداری بوده و طبقات کارگر و سوداگر درحاشیه چنان نظامی، نیم خام و نیمه تمام مانده و به ندرت فرهنگ و فلسفه زندگی شانرا بازتاب داده اند.

از طرف دیگر متناسب با ضرب و زور یک زورآور داخلی یا خارجی در فلات و پشته پهناور ما، کشورهای بی قواره، با مرزهای غیرطبیعی و نامنطبق به محل زیست و سوابق ثقافی مردم آن نواحی ساخته شده اند که به اقتضای بافت اجتماعی و ساخت سیاسی شان ناگزیر به دشمنی با یکدیگر بوده اند.

از جانب دیگر به خاطر سلطه بلا منازع نظامهای سنتی و فقهاتی و بعضاً همسویی کامل متولیان سیاست و شریعت، اتباع این کشورها کماکان در سطح رعیت و نیمه برده باقی مانده و شرایط ایجاد دولت-ملت! فراهم نشده است.

پس اکثریت مردم در این جوامع، نه آنچنان که باید، حقوق شانرا می شناختند و نه قدرت های بر سر اقتدار آنها را موجوداتی فراتراز صغیرو رمه گوسفند میدیدند. بنابراین از خلفای عرب تا عثمانی تا سلاطین و امرای خود ما در حق رعیت یا ملل و اقوام زیردست شان همان کاری را میکردند که هر راعی مطلق العنان در حق گله اش میکند.

پس چنان حکومتی تقابل سرشستی با نظام منتخب مردم داشته است و جمهوری های اسلامی و اسلامی نما! که مشروعیت شانرا از فتوای فقیه و رهبران مذهبی میگرفتند نمی توانستند پارادوکس یا تناقض یک سیستم تمامیت خواه را با دموکراسی حل نمایند.

از نظر دیگر ما وقتی که امکانات داخلی را برای رسیدن به جامعه مردسالار نامیسر دیده ایم توجه ما به راه و روش غربی ها جلب شده و بی توجه به دشواری های اندیشه ای و عملی کار، «ای دیولوژی!» وارد کرده ایم و در یک برهوت شوره زار، بذراعتقادات نوین را افشاندیم که حاصلی جز تلخکامی و سرخوردگی نداشت. از همین جا بن بست و یا به اصطلاح خود ما، «قلعه بند» ادامه دارد و ما چنانکه باید قانونمندی های ورود به جهان جدید را در نیافته ایم.

افت و خیز های این بیست و دو سال اخیر نیز ثابت کرده است که ایدیولوژیک کردن عقاید سیاسی راه به جایی نمیبرد و هر یک از گروه های قومی به تنهایی قادر نیستند که به دلخواه شان، دولتی تک زبانی، تک تباری و تک مذهبی برپا نمایند.

اکنون به دنبال رویدادهای تروریستی اخیر در امریکا، قدرتمندهای دنیا ناگزیر از توجه به حال ما هستند و میکوشند با استفاده از ظرفیت های جهانی، نظامی پذیرای تمام احاد جامعه ما با رنگ و بوی دموکراسی را برپا کنند، که کار بسیارمشکل نیست اما بعید ازاحتمال نیست که به خاطر عمده شدن عامل بیرونی، موانع داخلی زیاد مقاومت نکنند و ما رفته رفته راه و رسم زندگی مدنی را یاد بگیریم و از خوردن و دریدن همدیگر پرهیز کنیم.

اگر حوصله کنیم و از عقل و خرد کار بگیریم نامحتمل نیست که اتحاد جهانی برای رفع مشکل ما، به جایی برسد و دموکراسی از بالا محل تطبیق بیابد. به تدریج پس از تأسیس اردوی ملی، گروه های متحارب خلخ سلاح شوند و روند غیر نظامی ساختن و غیر جانبدار بودن افغانستان با ضمانت های جهانی پا بگیرد.

یک حاکمیت مشروع سراز صندوق های رأی بیرون میکند و فقط مشارکت آزاد مردم معین خواهد کرد که نظام سیاسی آینده ما متمركز، نا متمركز، شاهی مشروطه یا جمهوری پارلمانی باشد.

باید به آزادی و دموکراسی اقتدا کرد و از چنان نظامی دعوت نمود که ما را بسازد و براه صواب بیاورد.